

مسئله‌ی زن و جنبش مستقل زنان

نقدی بر دیدگاه رایج چپ

پ - اسد

منبع: رهائی، نشریه‌ی سازمان وحدت کمونیستی، دوره‌ی سوم، شماره‌ی ۹، صفحه‌های ۱۴-۲۴، اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۵.

مسئله‌ی زن یکی از مسائلی است که به‌رغم اهمیت اساسی آن برای هر جنبش انقلابی از جمله، و به‌ویژه، برای جنبش انقلابی و مترقی ایران با توجه به سرکوب عریان زنان توسط رژیم قرون وسطایی جمهوری اسلامی، و باوجود تاکیدهای فراوان لفظی در برنامه‌ها و نوشته‌های گروه‌های چپ و غیره بر اهمیت آن، همواره با بی‌مهری و بی‌اعتنایی و، یا بدتر از آن، با سرکوب این گروه‌ها روبه‌رو شده است. این گروه‌ها و سازمان‌ها در به‌ترین حالت هر از چندگاه و پس از بروز حرکات اعتراضی زنان یا در سال‌گرد هفدهم اسفند (۸ مارس)، روز جهانی زن، اعلامیه‌ی یا مقاله‌ی نوشته و پخش کرده و باز در انتظار حرکت یا سال‌گرد بعدی به‌سر برده‌اند. در بدترین حالت، زنان نه تنها در مبارزه و اعتراض به پایمال‌شدن حقوق خود کمکی دریافت نکرده‌اند، بل که مورد حمله و انتقاد هم واقع شده‌اند که چرا در جنبش تفرقه ایجاد می‌کنند، مگر نمی‌دانند که پس از «انقلاب» به رهبری این گروه یا آن سازمان حقوق ایشان به آن‌ها اعطا خواهد شد؟ پس (و این نتیجه‌ی واقعی چنین برخوردهایی است) بهتر است ستم را تحمل کنند.

متأسفانه تمام گروه‌ها و سازمان‌های چپ و مترقی در یکی از این دو مقوله قرار می‌گیرند. اشاراتی به گذشته‌ی زنده در اذهان، موضوع را روشن‌تر طرح خواهد کرد.

جنبش اعتراضی و خودانگیخته‌ی زنان بر علیه تحمیل حجاب، که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، در اسفند ۱۳۵۷ آغاز شد و در حقیقت اولین اعتراض وسیع به حاکمیت ولایت فقیه به‌شمار می‌رفت، با واردآوردن شکست بر رژیم جمهوری اسلامی و شخص خمینی موفقیتی مقطعی کسب و ضمناً مجموعه‌ی جنبش سیاسی را، که سنتاً و در عمل مسئله‌ی زنان را نادیده می‌گرفت، غافل‌گیر کرد. روشن بود که گروه‌های سیاسی به پتانسیل موجود برای پیدایش جنبش زنان بسیار کم بها داده بودند.

گروه‌های چپ به‌علت وجود دیدگاه‌های غلط و شدیداً انحرافی، پیدایش یک جنبش ویژه و مستقل زنان را نادرست می‌دانستند و معتقد بودند که نباید در جنبش عمومی «تفرقه» افکند و نیروها را در راه «مسایل فرعی هدر» داد. ولی وجود جنبش زنان در واقعیت خارج‌ازذهن و تصورات ایشان و فشار زنان عضو و هوادار خود این گروه‌ها که ستم بر خویش را به‌وضوح و در زندگی واقعی لمس و درک می‌کردند و مایل بودند در مبارزه‌ی جاری علیه این ستم سهم خود را ایفا کنند، به‌سرعت آن‌ها را وادار به عقب‌نشینی کرد. گروه‌های زنان هوادار چپ تشکیل شدند و رهبران گروه‌های چپ هم با این قصد که از غافله عقب‌نمانند تن به‌این امر دادند. ولی طبعاً از طریق گروه‌های وابسته به خود کوشیدند

نظریات «گروه پدر» را در جنبش زنان به پیش ببرند. اگر امکان‌پذیر بود با بحث، و اگر نبود با کارشکنی و خراب‌کاری!

هر گروه می‌کوشید شرکت خود در یک تظاهرات و یا اقدام اعتراضی و یا امضای اعلامیه‌یی را به مطرح‌شدن فلان موضع سیاسی مورد علاقه‌اش مشروط کند. اگر هم‌چنین کوششی از طرف گروه‌های زنان به‌عمل نمی‌آمد، «گروه پدر» در عمل به جبران مافات می‌پرداخت. بدین ترتیب، درعین‌حالی‌که مثلاً «اتحادیه‌ی ملی زنان» (که عمدتاً دربرگیرنده‌ی زنان هوادار فداییان بود) در مبارزه علیه تحمیل حجاب شرکت می‌کرد، سازمان فداییان خلق اعلام می‌کرد: حجاب مسئله‌ی زنان زحمتکش ما نیست. «اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز» برای شرکت در تظاهرات ضد حجاب خواستار موضع‌گیری علیه بختیار می‌گردید. درحالی‌که گروه‌های زنان هوادار فداییان و خط ۳، به‌همراه سایر گروه‌های سیاسی و صنفی زنان در ائتلافی گسترده و بی‌نظیر «کمیته‌ی همبستگی زنان» را تشکیل داده بودند و می‌کوشیدند برای افشای قانون اساسی فوق‌ارتجاعی مجلس خبرگان و سایر قوانین و مسایل مربوط به زنان کنفرانسی برپا کنند (آذر ۱۳۵۸)، سازمان‌های دانشجویان پیشگام (طرفدار فداییان) و دانشجویان مبارز (طرفدار خط ۳) مطلقاً حاضر به تأمین محل کنفرانس نشدند. بالاخره «کمیته‌ی همبستگی زنان» موفق به تأمین محل و اعلام کنفرانس شد، ولی سازمان فداییان خلق بلافاصله پس از اعلام زمان کنفرانس، نیروهای مختلف ضد رژیم را به شرکت در تظاهرات خیابانی دعوت کرد که این امر در آن زمان طبعاً از توجه به کنفرانس زنان شدیداً می‌کاست. نمونه‌های فوق چنان گویای عملکرد گروه‌های چپ در برخورد به مسئله‌ی زن هستند که حاجت به شکافتن بیش‌تر مسئله نیست. فقط لازم است اضافه کنیم که در چنان جو سکتاریستی شدید، گروه‌هایی نظیر «انجمن رهایی زن»، که توسط تعدادی از رفقای هوادار سازمان ما ایجاد شده بود و علی‌رغم کاستی‌های خود برای مقابله با چنین رفتارهایی می‌کوشید، آشکارا در اقلیت قرار داشتند. موفقیت در این زمینه طبعاً نیرویی بسیار بیش‌از این‌ها را می‌طلبد.

در مورد مجاهدین خلق همین مثال‌ها را هم نمی‌توان زد. چون مجاهدین قویاً می‌کوشیدند از اعتقادات اسلامی درباره‌ی زنان تخطی نکنند. به‌همین خاطر مجاهدین نه تنها جنبش زنان و مبارزات آن را یک‌سره تحریم کرده و نادیده گرفتند، بل حاضر هم نبودند در مورد نص صریح قرآن و دستورهای ارتجاعی آن در مورد زنان موضع بگیرند و همواره در این باره سکوت می‌کردند و به‌همین خاطر نیز در مقاطع مختلف مورد انتقاد شدید زنان مترقی قرار داشتند.

در جایی‌که سازمان‌های سیاسی مدعی ترقی‌خواهی در یک جامعه که به‌گمان خود پیش‌رفته‌ترین عناصر آن جامعه را در درون خود گرد آورده‌اند این‌گونه به مسئله‌ی زن برخورد کنند و روابط مردسالاری تا عمق وجود روابط سازمانی و «خصوصی» میان افراد آن رسوخ کرده باشد، آیا باید تعجب کرد که چه‌گونه رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه‌اش رسماً و علناً و باکمال وقاحت فحشا را تبلیغ می‌کند؟

چرا چنین است و ریشه‌های این عقب‌ماندگی در کجاست؟ در پاسخ به این سؤال، طبعاً می‌توان و باید از عقب‌ماندگی عمومی فرهنگ جامعه و بازتاب اسفبار آن در جنبش سیاسی - مترقی یاد کرد،

فرهنگی که دارای ابعادی گسترده است و پایه بر مردسالاری هزاران ساله دارد که توسط حاکمیت اسلام و آموزش‌های فوق‌ارتجاعی آن طی ۱۴ قرن بیش‌از پیش تقویت شده است: سنت‌های ارتجاعی قوی درباره‌ی ازدواج که بی‌شبهت به خرید و فروش برده‌گان نیست و ذره‌یی وجه‌اشتراک با انتخاب دمکراتیک شریک زندگی ندارد، زبان شدیداً ملهم از مردسالاری و تحقیر زنان که از اشعار و نوشته‌های کلاسیک ایرانی گرفته تا ادبیات چپ امروز به کار رفته است و می‌رود...

اما، علاوه بر این‌ها، عامل مهم دیگری که چون بختکی بر پیکر گروه‌های چپ چنگ انداخته و مثل موارد متعدد دیگر مانع پیش‌برد و گسترش نظریات سوسیالیستی است، تعلق خاطر عمیق آن‌ها به «سوسیالیسمی» اکونومیستی و جبری است که به اقتصاد منتزع از انسان و روابط اجتماعی می‌نگرد. این نوع نگرش در برخی از گروه‌ها با استالینیسم مزمّن آن‌ها تقویت می‌گردد که خود با عقب‌مانده‌گی فرهنگی عمومی تطابق دارد و از آن ملهم است.

روشن است که نه رسوبات فرهنگی هزاره‌های طولانی را می‌توان به‌آسانی لایروبی کرد و نه آن ایدئولوژی را، که در به‌شکست‌کشاندن انقلاب روسیه و اضمحلال کامل آن نقشی مهم ایفا کرد، می‌توان به‌ساده‌گی ریشه‌کن ساخت. شکی نیست که چاره‌ساز اساسی این‌ها، انقلاب‌های اجتماعی و فرهنگی همه‌جانبه است. بحث‌ها و روشن‌گری‌ها تنها جزیی ضروری از مبارزه در این راه به‌شمار می‌روند.

در این رابطه ابتدا باید به فقدان درک صحیح از ریشه و اساس ستم بر زنان، و در مواردی اصرار بر درکی نادرست از آن، و سپس به راه‌وروش مبارزه با این ستم پرداخت.

کلاً چپ سنتی ملهم از بدترین «میراث» انقلاب روسیه، با درجاتی متفاوت از تأکید، تقریباً دارای نظر واحدی درباره‌ی ریشه‌ی ستم بر زن است. این نظریه با استنادی جزمی به انگلس، به‌طور خلاصه بر این پایه استوار است که در جامعه‌ی اولیه که جامعه‌ی مردسالار با واحد عشیره‌یی یا تیره‌یی مادر بود، تسلط یک جنس بر جنس دیگر، هم‌چنان که تسلط طبقه‌یی بر طبقه‌ی دیگر، وجود نداشت. ولی از زمانی که تلاشی جوامع اشتراکی اولیه با پیدایش کشاورزی و دام‌پروری در سطحی گسترده و نیاز به سکونت و کار گروه‌های مردم حول قطعات کوچک‌تر زمین آغاز شد، نظام تازه بر مبنای مالکیت خصوصی و خانواده‌ی جدید و هسته‌یی به‌وجود آمد. در نظام جدید مردان به کارهای تولیدی و زنان از پروسه‌ی کار تولیدی خارج و به کار خانه‌گی پرداختند.

نتیجه‌ی تطبیق این نظر بر جامعه و مناسبات سرمایه‌داری این است که ستم دوگانه بر زن در این جامعه باید از طرفی به‌عنوان جنبه‌یی از استثمار نیروی کار در تولید کالایی با نتیجه‌ی آن در نظر گرفته شود و از طرف دیگر نقش زن در خانواده و کار خانه‌گی هم نگه‌داری و بازتولید نیروی کار است، یعنی تولیدمثل و اجتماعی‌کردن نسل‌های جدید کارگران که این‌ها ارزش اضافی تولید خواهند کرد. کار خانه‌گی به‌خودی‌خود در حیطه‌ی مصرف است و ارزش تولید نمی‌کند. پس برای این‌که زمینه‌ی رهایی زن فراهم شود ضروری‌ست زن از عرصه‌ی خانواده وارد عرصه‌ی کار و تولید شود تا در اثر رفع وابسته‌گی اقتصادی به مرد از زیر سلطه‌ی او خارج گردد و نقشی برابر در مبارزه‌ی طبقاتی

ایفا کند، از این مقدمه نتیجه گرفته می‌شود که برای آزادی زن باید سوسیالیسم را جایگزین تولید کالایی سرمایه‌داری کرد.

این جمع‌بندی در اساس خود پایه‌ی استنتاجات قدرگرایانه (فاتالیستی) سیاسی را در برخوردها و اقدام‌های مخرب و فرقه‌گرایانه با امر رهایی زن و جنبش رهایی زنان تشکیل می‌دهد، چون استنتاج «عقل سلیمی» از این زمینه‌چینی این است: آزادی زن در سوسیالیسم به‌دست می‌آید. پس به‌جای «تفرقه و تضعیف» نیروها در جهات مختلف باید تمام قوا را در جهت مبارزه برای سوسیالیسم متمرکز کرد.

کوشش نوشته حاضر بر این است که هم ایرادات زمینه‌چینی تئوریک فوق را که در جوهر خویش تقلیل‌گرایانه است و کل مسئله‌ی زن را به عامل اقتصادی تقلیل می‌دهد و هم این درک مکانیکی از سوسیالیسم و مبارزه برای آن را مورد بحث قرار دهد.

اما پیش از ورود به این بحث، بی‌مناسبت نیست که به روی دیگر سکه‌ی نظریه‌ی فوق‌الذکر، هرچند به اختصار، اشاره کنیم. جنبش زنان در غرب در مجموع از لحاظ نظری به چند گرایش تقسیم می‌شود:

۱. گروهی معتقدند برای کسب برابری جنسی کامل نیازی به انقلاب سوسیالیستی و سوسیالیسم نیست و این حقوق در جامعه‌ی سرمایه‌داری قابل دست‌یابی است. این گرایش نظری که کلاً به‌عنوان فمینیست‌های رفرمیست شناخته می‌شود صرفاً در چارچوب جامعه‌ی سرمایه‌داری برای اصلاح قوانین و فرهنگ مردسالارانه در آن می‌کوشد و کاری به استثمار و نیاز به دگرگونی اساسی جامعه ندارد. هرچند در مقابل این نقطه‌ضعف اساسی، این گرایش دارای برخی تأکیدهای صحیح در زمینه‌ی ضرورت برابری قانونی زنان با مردان است.

۲. گروهی دیگر بر این نظرند که سلطه‌ی مرد بر زن در اساس ناشی از عوامل روانی، فرهنگی و زیست‌شناختی است و مردان، صرف‌نظر از عامل اقتصادی، مایل به اعمال سلطه بر زنان هستند. این گرایش نظری را که در کشورهای مختلف به عناوین متفاوت نامیده می‌شود، در این‌جا فمینیست‌های افراطی می‌خوانیم. این گروه از زنان در نظر و عمل مردان را دشمن زنان می‌شناسند و نظام اجتماعی حاکم را مقصر نمی‌دانند. در نتیجه ایشان با مردان و نه نظام سرمایه‌داری و مردسالاری به مقابله می‌پردازند. البته ناگفته نماند که این گرایش نیز دارای برخی تأکیدهای مثبت و لازم در زمینه‌ی مقابله علیه تجاوز به زنان، خشونت علیه زنان، پورنوگرافی و غیره است.

۳. گروه سوم از این میان به‌عنوان فمینیست‌های سوسیالیست خوانده می‌شود. کمونیستی که معتقد نیست مبارزه به‌خاطر «سوسیالیسم» (بخوان اکونومیسم رایج سنتی) و حتی استقرار آن به‌خودی‌خود به از بین رفتن سلطه‌ی مرد بر زن منجر خواهد شد و برخلاف اکونومیست‌ها معتقد است که علاوه بر مبارزه در حیطه‌ی اقتصاد، نه در حرف که در عمل، باید در جهت تغییر مناسبات در حیطه‌ی سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی کوشا بود؛ و از این‌جا نتیجه می‌گیرد که پس هم امروز در کنار مبارزه علیه استثمار طبقاتی باید به‌طور خاص علیه مردسالاری و سلطه‌ی مرد بر زن مبارزه کرد و در این راه

گام‌های عملی برمی‌دارد، یک فمینیست سوسیالیست است. گرچه به‌طور عادی نباید نیازی به چنین توصیفی می‌بود و یک سوسیالیست واقعی طبیعتاً باید یک مبارز راه برابری حقوق زنان باشد. از طرفی وجود گرایش‌هایی با دیدگاه‌های اجتماعی متفاوت در جنبش زنان و از طرف دیگر طفره‌رفتن سوسیالیست‌های اکونومیست و سنتی از مبارزه‌ی عملی در راه حقوق زنان، ضرورت این توصیف را ایجاب کرده است.

متاسفانه سنت استالینیستی انگ‌زنی و سرکوب اندیشه و مبارزه‌ی مستقل از اندیشه‌ها و شیوه‌های سنتی، که در جنبش ریشه دوانده، در این‌مورد هم واژه‌ی فمینیسم را تحریف و آن‌را صرفاً معادل فمینیسم بورژوازی یا رفرمیستی قلمداد کرده است، تاحدی که حتی سازمان‌های زنان سوسیالیست ما پس از انقلاب جرات نمی‌کردند خود را فمینیست بخوانند. حال آن‌که فمینیسم در واژه به‌معنای تبلیغ برابری حقوق زنان و فمینیست کسی است که برای این برابری حقوق مبارزه می‌کند. بنابراین کل جنبش‌رهایی زنان جنبش فمینیستی است. و این دیدگاه و عمل کرد یک مبارز راه‌رهایی زن، یعنی درک او از علل ستم بر زنان و استراتژی او برای کسب حقوق برابر برای زنان است که او را متعیّن می‌کند.

این گریز از جهتی برای اشاره به نظریات موجود در جنبش‌رهایی زنان ضروری بود، ولی در این‌جا روی سخن ما نه با این نظریات (که هنوز در جنبش ما در سطح قابل‌توجهی مطرح نیستند)، که با نظریه‌ی سنتی و غالب در جنبش چپ است. همان‌طور که گفته شد، نظریه‌ی سنتی ستم بر زنان را در اساس ناشی از عامل اقتصادی و کنارماندن زنان از تولید می‌داند، و چون اهمیتی برای سایر عوامل قائل نیست نه به توضیح نقش روابط درون خانواده می‌پردازد، نه نقش خانواده را در رابطه با سرمایه‌داری و علت کنارماندن زنان را از تولید روشن می‌کند و نه حتی درک مشخص و صحیحی از نقش زنان در عرصه‌ی اشتغال و کار و تولید دارد. درحالی‌که این‌ها مسایل و عواملی مرتبط با یک‌دیگر و اجزای تحلیل همه‌جانبه از مسئله‌ی زن به‌شمار می‌روند.

به‌طور کلی به‌نظر می‌رسد که پیدایش تدریجی خانواده هسته‌یی پس از ایجاد مالکیت خصوصی بر منابع ثروت آغاز شد. هرچند مطلق‌انگاری و ساده‌اندیشی است که گمان کنیم پیش از آن اساساً ستم بر زنان وجود نداشته و آن‌چنان که گاهی عنوان می‌شود، برابری کامل برقرار بوده است. به‌نظر می‌رسد متون کلاسیک هم در این‌مورد بیش از حد تأکید ورزیده‌اند. این تأکید در حد وسیعی صحیح و این برابری در حد قابل توجهی وجود داشته است. اما مطلق بودن آن مورد انتقاد ماست، و‌گرنه در این‌که ستم بر زنان و مردسالاری پس از پیدایش مالکیت خصوصی، جهانی، نهادی و در حد گسترده‌یی تحکیم شد اختلافی نیست. وجود ستم بر زن، و نه همگانی بودن و گسترده بودن آن، در خلال نوشته‌های برخی نویسندگان حامی و مبلغ نظریه‌ی سنتی مثل اولین رید نیز مورد اذعان است. به‌گمان ما باید به‌این نظریه هم که وضع جسمی زنان و نیاز آن‌ها به محافظت طی دوران حاملگی تاحدودی زمینه‌ی تسلط مردان را فراهم کرده، توجه نشان داد. ولی از این توجه لزوماً نمی‌توان نتیجه گرفت که چون وضع فیزیکی زنان با مردان متفاوت است پس هیچ‌گاه برابری حاصل نخواهد شد.

انسان را شرایط اجتماعی او می‌سازد. اگر در جامعه‌ی اولیه، زمینه‌ی تسلط مردان بر زنان فراهم آمده، دلیلی ندارد در جامعه‌ی سوسیالیستی با انسان‌های - مردان و زنان - آگاه که برای ایجاد فرهنگ سوسیالیستی کوشیده‌اند، این تسلط و عدم برابری هم ادامه یابد. هرچند ممکن است این جنبه‌ی قضیه بیش‌تر موضوعی برای تحقیق مردم‌شناسان باشد، از نقطه‌نظر بحث حاضر به‌این خاطر حائز اهمیت است که به امکان وجود ستم بر زن پیش از پیدایش ستم طبقاتی و عدم امکان تقلیل ستم بر زنان به استعمار و ستم طبقاتی اشاره دارد.

آن‌چه، اما، فعلاً در این‌جا مورد بحث است پیدایش خانواده‌ی هسته‌یی و تحکیم سلطه‌ی مرد بر زن از طریق آن است. خانواده در ادوار مختلف و در شیوه‌های تولید، تا رسیدن به مرحله‌ی کنونی، اشکال متفاوتی را پشت سر گذاشته است.

یک بررسی اجمالی از این اشکال متفاوت نشان می‌دهد که ابتدا پس از پیدایش مالکیت خصوصی و مالکیت مردان بر منابع تولید کشاورزی و تحکیم آن از طریق وضع قوانین، زنان نیز برخلاف روند دوره‌های پیش در جامعه‌ی مادرتباری به‌نوعی مایملک مردان و خدمت‌کار خانه‌گی آن‌ها به‌شمار می‌آمدند. تا آن‌زمان، در جامعه‌ی مادرتباری، تولیدمثل کار زنان و صرفاً مربوط به آنان به‌شمار می‌رفت، و نقش مردان در آن دانسته نبود، و فرزندان از مادران ارث می‌بردند. اما پیدایش مالکیت خصوصی مردان بر منابع ثروت با آگاهی ایشان از نقش خویش در تولیدمثل هم‌زمان شد. به تبع این، توجه مردان به وارثان خود و ارث بردن فرزندان از پدران در پی آمد و مالکیت خصوصی از مردان به فرزندان منتقل و به ظهور پدرسالاری منجر شد.

در دوران فئودالیسم^۱ هم که تولید حول خانواده انجام می‌شد، زنان گرچه در آن نقش محوری داشتند کماکان تحت سلطه‌ی مردان بودند، زیرا مردان مالک ابزار تولید و، بنابراین، زنان برای روزی خود محتاج ایشان بودند. در آن دوره این احتیاج سلطه‌ی مرد بر زن را امکان‌پذیر می‌کرد.^۲ سپس در دوران اولیه‌ی گذار به سرمایه‌داری، این اوضاع تاحدودی تغییر کرد. چون باوجود این‌که تولید هنوز در خانوار انجام می‌شد، نه مرد و نه زن هیچ‌یک مالک ابزار تولید نبودند و هر دو به‌صورت دست‌مزدی کار می‌کردند. در این شرایط، استقلال اقتصادی زنان از مردان که ناشی از شرکت مستقل در تولید بود، امکانات به‌تر - و تاحدودی برابر - اجتماعی را برای ایشان فراهم می‌کرد.

اما این وضعیت پایدار نبود و با پیش‌رفت سرمایه‌داری مسایل و مشکلات دیگری مطرح می‌شد. از سویی، گرایش سرمایه‌داری به گسترش تولید و کسب حداکثر سود، به‌رغم نیاز این سیستم به کار زنان در خانه برای نگاه‌داری و بازتولید نسل‌های بعدی کارگران، ایجاب می‌کرد که هم زنان و هم مردان را در تولید به‌کار گیرد. از سوی دیگر، مشکلاتی مانند مسایل دوران حامله‌گی و بچه‌داری عوامل بازدارنده‌ی زنان از اشتغال به‌کار به‌حساب می‌آمدند. علاوه‌براین، مبارزه‌ی کارگران مرد به‌خاطر مزد کافی برای تأمین معاش خانواده، که در اثر افزایش بهره‌وری تاحدودی امکان‌پذیر بود، نیاز کارگران مرد به خدمات زنان در خانه و هم‌چنین ایجاد محیطی عاطفی و انسانی که بتوانند از خودبیگانگی

^۱ در این‌جا سخن از شیوه‌های تولید در تک‌خطی در اروپا است و نه شیوه‌های تولیدی مثل آسیایی، ژرمانیک، سلتیک و غیره.

^۲ همین امر ثابت می‌کند که ورود زنان در عرصه‌ی تولید به تنهایی شرایط رهایی ایشان را تضمین نمی‌کند.

ناشی از کار را در پناه آن جبران کنند، و فشار اتحادیه‌های کارگری برای جلوگیری از کار زنان در صنایع به دلیل پایین تر بودن دست‌مزد آن‌ها که موجب افزایش رقابت برای استخدام بود، در مجموع منجر به فراهم آوردن شرایطی شد که طی آن مردان به کارگر دست‌مزدی و زنان به کارگر خانه‌گی تبدیل شدند. این درحالی بود که کارفرمایان، از ورود زنان در تولید حمایت و آنرا تبلیغ می‌کردند. به این ترتیب نوعی از مبارزه‌ی طبقاتی در اواخر قرن گذشته در غلبه بر گرایش سرمایه‌داری به از بین بردن خانواده موثر بود.

با وجود این، هم‌گام با پیشرفت اجتماعی، نیاز بیش‌تر سرمایه‌داری و حل برخی از مشکلات فوق، تعداد روزافزونی از زنان وارد فعالیت‌های تولیدی شده‌اند. در اروپا و آمریکا، این تعداد شاید بیش‌از نیمی از زنان را شامل گردد.^۳

قوانین مصوب در این جوامع و رفتار اجتماعی هم تاحدودی در جهت رفع ستم عمومی بر زنان تغییر کرده‌اند. از جمله‌ی این موارد می‌توان به اصلاحاتی در زمینه‌ی زبان و خنثی کردن بسیاری از کلماتی که صرفاً بار مردانه داشته‌اند، مجاز شناختن سقط‌جنین در تعدادی از کشورها، به رسمیت شناختن حقوق برابر «خانواده»‌های فردی (شامل زن و فرزند یا فرزندان) با خانواده‌های سنتی در بعضی از کشورها، عدم ضرورت نام‌گذاری فرزند به نام خانواده‌گی پدر، به رسمیت شناختن هم‌زیستی زن و مرد بدون اجبار به ازدواج رسمی و برابری قانونی این زوج‌ها در مورد مایملک و دارایی در برخی از جوامع غربی و مسایلی از این دست، اشاره کرد.

با وجود این پیش‌رفت‌ها که بیش از آن‌ها هم در جامعه‌ی سرمایه‌داری مقدور و ممکن است، هنوز امیدواری به از بین رفتن خانواده‌ی مبتنی بر مردسالاری زود است.

هنوز استثمار نیروی کار زن توسط مرد در خانه در حد قابل توجهی وجود دارد. به این ترتیب درحالی که مردسالاری در اصل متعلق به جوامع ماقبل سرمایه‌داری است، شکل تحول‌یافته‌ی آن در جامعه‌ی سرمایه‌داری را می‌توان متبلور در و مبتنی بر استثمار نیروی کار زن در خانه توسط مرد دانست. زن در خانواده کماکان مسئول کار تمام‌وقت و بدون دست‌مزد خانه‌گی به‌شمار می‌رود. کار او نه تنها برای حفظ و بقای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ضروری است، بل به‌نوعی ارزش اضافی هم تولید می‌کند چون در صورت فقدان آن مرد ناگزیر از پرداخت مزد برای جایگزینی خدمات او می‌بود و این امر جز با افزایش دست‌مزدها در هیچ جامعه‌ی مقدور نخواهد بود. پس این میزان افزایش دست‌مزدی که به‌طور متوسط قابل محاسبه هم است و در حال حاضر جزیی از سود سرمایه‌داری محسوب می‌شود معادل ارزش اضافی تولیدشده توسط کار خانه‌گی زن است.^۴

^۳ طبق سرشماری سال ۱۳۵۵، این تعداد در ایران ۸/۹ درصد کل جمعیت زنان بود (مأخذ سال‌نامه‌ی آماری ۱۳۶۰).

^۴ برخی از نظریه‌پردازان و به‌تبع آن‌ها برخی از گروه‌های سیاسی بر این اساس خواستار دست‌مزد برای کار خانه‌گی شده‌اند. چنین خواستی صرفاً در محدوده‌ی اقتصادی است و خواه‌ناخواه، تقسیم کار در خانه و خارج از آنرا تداوم می‌بخشد. در مقابل، برای گریز از این کاستی‌ها باید خواستار اجتماعی شدن تمام کارهای خانه‌گی از طریق ایجاد مهد کودک‌ها در کارخانه‌ها، ادارات و محلات، وجود رستوران‌ها و کانتین‌ها، رخت‌شوی‌خانه‌ها و غیره شد. این امکانات تاحدودی در غرب فراهم‌اند. ولی نه در حدی که همگان بتوانند بدون تحمل فشار مالی از آن‌ها بهره ببرند.

از جانب دیگر، این درست است که اشتغال به کار تعداد قابل توجهی از زنان و به تناسب آن استقلال اقتصادی برای آن‌ها زمینه‌ی مناسب‌تری برای مبارزه‌ی ایشان علیه ستم و به‌خاطر رهایی فراهم کرده، اما کار در خانه هنوز در حد قابل توجهی به‌عنوان «وظیفه‌ی طبیعی» زنان به‌حساب می‌آید. گرچه تعداد مردان خانه‌دار هم در غرب افزایش یافته است.

اما مقاومت مردان در مقابل مشارکت در نگهداری کودکان و سایر کارهای خانه سبب شده که زنان شاغل غالباً ناگزیر از کار در دو «شیفت» - در خانه و بیرون از خانه - شوند.

گذشته از این، برخلاف ادعاهای نظریه‌ی سنتی که ستم بر زنان را صرفاً ناشی از کنار ماندن آن‌ها از کار تولیدی و در نتیجه از نقش نابرابر زنان در مبارزه‌ی طبقاتی می‌داند و بر همین اساس خواستار شرکت آن‌ها در کار تولیدی می‌گردد، امروز در زمینه‌ی تولید هم تقسیم کار محدودی بر مبنای جنسیت انجام می‌پذیرد. به‌این ترتیب که زنان شاغل عمدتاً در مشاغل از قبیل منشی‌گری و یا، اگر کارگر هستند، در کارهای غیر تخصصی مثل بسته‌بندی و غیره استخدام می‌شوند. این کارها اساساً کارهای «زنانه» به‌شمار می‌روند که از طرفی کم‌مزد و از طرف دیگر از لحاظ اجتماعی با معیارهای جامعه‌ی امروزی کم‌منزلت هستند. اما این یک وجه ستم جنسی بر زنان در عرصه‌ی کار است. وجه دیگر ستم جنسی که با استثمار طبقاتی هم همراه است، ناشی از این واقعیت است که زنان غالباً در مقابل کار برابر با مردان دست‌مزد کم‌تری از آنان دریافت می‌کنند.

علاوه‌براین وجوه از ستم جنسی، طبقه‌ی حاکم در جوامع مختلف (از جمله و به‌ویژه در همین ایران) از تقویت شوونیسم جنسی برای حمله به و تضعیف طبقه‌ی کارگر در مجموع و زنان به‌طور خاص بهره می‌برد. در هر بحران اقتصادی، معمولاً زنان اولین گروهی هستند که از کار اخراج می‌شوند و مردان کارگر از هراس به‌خطراتادن امنیت شغلی‌شان این موضوع را می‌پذیرند. مثلاً به طرح قانونی نیمه‌وقت کردن زنان شاغل که در سال گذشته از تصویب مجلس گذشت، باید از این زاویه نگریست.^۵ از آن‌چه به‌اختصار عنوان شد بی‌تردید نتیجه گرفته می‌شود که نه تنها زنان کارگر و زنان غیرکارگر ولی شاغل تحت استثمار سرمایه‌داری و ستم جنسی هستند، که زنان خانه‌دار هم به‌نوعی دیگر تحت این ستم‌ها قرار دارند. ستم جنسی بر زنان دقیقاً به‌خاطر جنسیت آن‌ها وارد می‌شود و به‌همین خاطر نه جنبه‌ی از استثمار کار و نه نتیجه‌ی آن و نه معادل آن است. به همین دلیل نیز مبارزه علیه این ستم نه معادل مبارزه‌ی علیه ستم و استثمار طبقاتی که مکمل آن است و باید همراه با آن و در کنار آن به پیش برده شود. این مبارزه مناسبات استثمار - اقتصادی سرمایه‌داری در مناسبات تولید و مناسبات اجتماعی آن‌را که شامل تداوم ستم جنسی است هدف خود دارد. پس نه تنها مبارزه‌ی در عرصه‌ی اقتصادی علیه کسب ارزش اضافی توسط سرمایه‌داری، بل مبارزه‌ی است علیه مردسالاری در کل روابط اجتماعی، درون خانواده، داخل و خارج از طبقه‌ی کارگر. کلیت این مبارزه در تمام آحاد

^۵ البته اگر بخواهیم جنبه‌های مختلف ستم بر زنان را بر مبنای جنسیت در زمینه‌های مختلف آموزشی، شغلی، قانونی و از جمله قانون دوران توحش قصاب و غیره در رژیم جمهوری اسلامی فهرست‌وار بشماریم، لیستی بلندوبالا خواهیم داشت. این ستم‌ها تا حدودی در جزوه‌ی اخیرا از طرف عده‌ی از هواداران سازمان ما توضیح داده شده‌اند. پیش‌از این نیز جزوات و کتاب‌های مفیدی مثل «زن در جمهوری اسلامی» و غیره توسط گروه‌های مستقل زنان منتشر شده‌اند.

آن مبارزه‌یی به‌خاطر سوسیالیسم به‌شمار می‌رود و آن جنبش زنانی که در این راه و علیه مناسبات فوق مبارزه کند جنبشی است با ماهیت ضد سرمایه‌داری. این امر را چپ ما قطعاً درک نکرده است. آن جنبه‌یی از مسئله که هنوز می‌تواند مورد بحث بیش‌تر قرار گیرد، جنبه‌ی دمکراتیک این مبارزه است. یعنی آن جنبه‌یی که زنان را صرفاً به‌عنوان زن شامل می‌شود. یعنی فرض (هرچند نادرست) می‌کنیم که رفقای چپ آن‌چنان سوسیالیست‌های آگاهی بوده‌اند که با مبارزه علیه ستم دوگانه بر زنان توافق داشته‌اند و در این جهت می‌کوشیده‌اند، و این فرض را به‌رغم این واقعیت در نظر می‌گیریم که بخش اعظم همین چپ نه تنها مبارزه‌ی سوسیالیستی نمی‌کرده بل که گاه‌وبی‌گاه در هر فرصت مناسب در مقابل سرمایه‌داران و رژیم‌شان کوتاه می‌آمده و کارگران را به آشتی طبقاتی دعوت می‌کرده است. حتی سعی می‌کنیم فراموش کنیم که سرمایه‌داران به نسبت میزان پولشان! به خوب و بد تقسیم می‌شدند و تلاش می‌شد کارگران و زحمت‌کشان، سرمایه‌داران کم‌پول‌تر را از «انقلاب» نرنجانند. می‌کوشیم نادیده بگیریم که گروه‌هایی مثل «حزب کمونیست ایران»^۶ که در ادعای نمایندگی پرولتاریا و حتی خود پرولتاریا بودن گوش فلک را کر کرده‌اند، هنوز انقلابی را به کارگران وعده می‌دهند که از سرمایه‌داران خلع مالکیت نخواهد کرد. یعنی فرض را بر این قرار می‌دهیم که مشکل، ناشی از فقدان درک نادرست از سوسیالیسم و نفهمیدن ماهیت ضد سرمایه‌داری جنبش زنان نبوده است. {حتی} در چنین حالتی هم، اشکالی اساسی در درک گروه‌های چپ و مجاهد از دمکراسی و حقوق دمکراتیک و تناقض آشکار در ادعاهای اعتقادی آن‌ها وجود دارد. چون نمی‌توان بر روی کاغذ مدعی بود که زنان کارگر و زحمت‌کش تحت ستم دوگانه قرار دارند، ولی از حقوق زنان غیرزحمت‌کش دفاع نکرد و مدعی شد که حجاب مسئله‌ی زنان زحمت‌کش نیست. اصولاً پذیرش نظریه‌ی ستم دوگانه بر زنان کارگر (ما تاکنون نشنیده‌ایم هیچ گروه مدعی مارکسیسم آن‌را نفی کرده باشد که هیچ، مجاهدین هم به‌نوعی - لاقلاً در لفظ - آن‌را پذیرفته‌اند) به‌این معناست که این زنان تحت دو نوع یا دو گونه ستم قرار دارند:

۱. نیروی کارشان در کارخانه استثمار می‌شود.

۲. به‌لحاظ جنسیت و زن‌بودنشان مورد ستم مردسالاری و یا به عبارتی که مورد علاقه‌ی برخی است مورد ستم شوونیسم مردانه هستند. طبعاً این ستم مردسالاری هم محدود به محیط کارخانه نیست و در همه‌جا وجود دارد.

پس، صرف‌نظر از این‌که بحث ما در این‌جا درباره‌ی استثمار نیروی کار زنان خانه‌دار مورد پذیرش باشد یا نباشد، ستم نوع دوم شامل تمام زنان است و نه فقط زنان کارگر، چون یک ستم جنسی و مبتنی بر جنسیت است. خواه این زنان کارگر باشند و خواه کارمند و خانه‌دار و غیره. اگر کسی نظریه‌ی ستم دوگانه را پذیرفته باشد و حتی طبق نظر انگلس، مرد را بورژوازی خانه بداند، طبعاً نمی‌تواند وجود ستم جنسی بر تمام زنان را نفی کند. در این صورت سئوالی که در مقابل تمام گروه‌های چپ مطرح می‌شود این است که این گروه‌ها برای مقابله با این ستم، لاقلاً در دوران دمکراسی نیم‌بند

^۶ در زمان انتشار این مقاله، هنوز در «حزب کمونیست ایران» انشعاب نشده بود و «حزب کمونیست کارگری» و «حزب کمونیست کارگری - حکمتیست» وجود نداشتند. - پانوش در این نسخه‌ی تایپی افزوده شد.

و به‌زور ستانده‌شده‌ی بهمن ۱۳۵۷ - خرداد ۱۳۶۰، چه اقدام‌هایی انجام دادند؟ سازمان‌دهی مبارزه علیه این ستم پیشکش، کدام اقدام حمایت‌آمیز را در دفاع از مبارزات علیه این ستم در پیش گرفتند؟ آیا با یک پاسدار به‌خاطر هجوم وحشیانه به زنی بی‌حجاب درگیر شدند؟ آیا... پاسخ‌ها همه منفی است.

و چپی که در مقابل سرکوب هیچ‌یک از حقوق دمکراتیک، از آزادی مطبوعات گرفته تا آزادی اجتماعات مقابله نکرد و حتی سرکوب آن‌ها را توسط رژیم ستود، در این‌جا هم زه زد و اعتقادات و عملکرد کاملاً ضد دمکراتیک خود را به نمایش گذاشت. پیامدهای واقعی این نظر که حقوق دمکراتیک بورژوازی است و مبارزه به‌خاطر آن‌ها به‌معنای هم‌گامی و هم‌صدایی با بورژوازی و تضعیف «مبارزه‌ی ضد امپریالیستی خلق»، در عمل همان‌طور که در مورد مطبوعات، پذیرش سرکوب آن‌ها و برقراری اختناق بود، همان‌طور که در مورد دفاتر سازمان‌های سیاسی قبول بسته‌شدن آن‌ها بود، همان‌طور که در مورد دانشگاه تسلیم در برابر کشتار دانش‌جویان و هجوم فاشیستی به دانشگاه و به تعطیل‌کشاندن آن بود، در مورد زنان هم پذیرش سرکوب خواست آزادی‌خواهانه‌ی آنان و قبول حمله‌ی باندهای وحشی حزب‌الله به آن‌ها در کوچه و خیابان بود. اغراق نیست اگر بگوییم چپ استالینیست و مجاهد مستبد در اکثر موارد مربوط به حقوق دمکراتیک راه اختناق و سرکوب را با کوتاه‌آمدن و حتی مخالفت با این حقوق دمکراتیک هموار کردند. در عمل عدم مبارزه به‌خاطر حقوق دمکراتیک که چپ گمان می‌کرد میراث بورژوازی است، راه‌گشای یوغ دیکتاتوری ارتجاعی اسلام شد. چپ و دیگران نفهمیدند که دمکراسی حاصل طبیعی و اهدایی سرمایه‌داری نیست، بل نتیجه‌ی مبارزه‌ی چندصدساله‌ی کارگران به‌خاطر آن است؛ که آزادی اتحادیه‌های کارگری در غرب، آزادی نسبی بیان و تشکل و اجتماع در اثر مبارزه به‌خاطر آن‌ها به‌دست آمده‌اند؛ توجه نکرد که برابری قانونی زنان و مردان و حق رای برای زنان به یمن مبارزه‌ی زنان «سافرجت» علیه بورژوازی به‌دست آمد.

درباره‌ی مبارزه برای دمکراسی و حقوق دمکراتیک در گذشته به یقین بسیار گفته‌ایم و شکی نیست که عدم درک ضرورت این مبارزه و حقوق و ندیدن ارتباط آن با مبارزه برای سوسیالیسم از فاحش‌ترین و فاجعه‌آمیزترین اشتباهات بخش اعظم جنبش ما بود. اما نکاتی نیز درباره‌ی برخورد درونی سازمان‌های چپ قابل‌بیان است که با مسئله‌ی زن و مبارزه علیه ستم بر او ارتباط مستقیم دارد. این نکات نگرش سنتی چپ به فرد انقلابی، فعالیت سیاسی و ارتباط آن با روابط «شخصی» را در برمی‌گیرند.

تصویر رایج از این مفاهیم در جنبش ما که به انحاء مختلف تبلیغ می‌شد به تصویر مردی محدود می‌گردد که برای فعالیت سیاسی و برای اثبات جدی‌بودن خود باید دست از کار و «زندگی خصوصی» برمی‌داشت، از «زن‌وبچه» و یا «خانواده» می‌گذشت و تبدیل به یک «انقلابی حرفه‌ی» می‌شد که «حرفه‌اش» «انقلاب» بود. یک یادآوری از دوران گذشته‌ی نسبتاً نزدیک پیش و پس از انقلاب، از رفقای که پس از تماس با سازمان‌های مبارز به دستور رهبری از کار و زندگی «عادی» دست می‌کشیدند و به زندگی در خانه‌های تیمی رو می‌آوردند (و می‌آوردند) و تمامی قابلیت و امکان تماس‌های اجتماعی و کسب اطلاع از محیط کار و تأثیر بر فعالیت در آن محیط را به‌خاطر و به‌عنوان

«حرفه‌ای» بودن از دست می‌دادند، از رفقای زن که در اصل به‌عنوان پوشش رفقای مرد مورد نیاز بودند و تمام کوشش خود را هم به‌کار می‌بردند تا حداقل اثر را از زنانگی خود بروز دهند یا از رفقای زن که به تقلید از رفقای مرد سعی می‌کردند احساسات به خرج ندهند و «خشن» باشند و «خشن» سخن بگویند، از رفقای زن که عمدتاً در کارها و فعالیت‌های فرعی و جزئی درگیر بوده‌اند و هستند^۷ و در روابط زناشویی درون‌سازمانی هم به‌طور «طبیعی» از آن‌ها انتظار می‌رود که به پختن غذا و نگهداری بچه بپردازند تا شوهر بتواند به «فعالیت سیاسی» اش برسد، گواه این مدعاست.

این نوع نگرش به فعالیت سیاسی که فعالیت انقلابی را نه در رابطه با روابط اجتماعی و «شخصی» و عمل توده‌ی مردم بل به‌عنوان «حرفه‌ی افراد می‌بیند که تافته‌ی جدا بافته از مردم و دارای نبوغ و توانایی‌هایی سرشار و معجزه‌آسا هستند که کاری جز طراحی «انقلاب» و رهبری توده‌های مردم ندارند و مردم هم باید از آن‌ها به‌خاطر قبول پست و مقام رهبری ممنون و متشکر باشند، آن نگرشی است که به یقین با سوسیالیسم و فرایند مبارزه به‌خاطر آن بیگانه است.

در متد ماتریالیستی برخورد به مسایل، نتیجه را نمی‌توان از فرایند حصول به‌آن و هدف را از وسیله‌ی دستیابی به آن منفک کرد و مستقلاً مورد ارزیابی قرار داد. نتیجه‌ی نهایی را، حتی اگر مطلوب باشد (و اگر چنین مطلوب‌بودنی بدون کاربرد وسیله‌ی مطلوب و متناسب ممکن باشد) نمی‌توان مورد تأیید قرار داد مگر آن‌که فرایند نیل به‌آن مورد تأیید و پذیرش باشد. عکس این، ماکیاولیسم است که فقط هدف و نتیجه را مهم می‌داند و اهمیتی برای فرایند و وسیله قایل نیست. بر این اساس است که نمی‌توان انقلاب سوسیالیستی را هم‌چون کودتا در تسخیر یک‌شبه یا چندروزه‌ی قدرت و اشغال مواضع حکومتی خلاصه کرد. فرایندی طولانی پیش و پس از تسخیر حکومت قرار دارد که در پایان آن سوسیالیسم مستقر می‌گردد. این فرایند، هم امروز جاری است و شامل اقدام‌ها و برخوردهای ما با اطرافیان، در محیط کار و در جامعه می‌گردد. به‌همان اندازه که امر مبارزه‌ی اجتماعی و سازماندهی مبارزه‌ی توده‌یی علیه سلطه‌ی سرمایه را شامل می‌شود، روابط «شخصی» ما را نیز در برمی‌گیرد. نمی‌توان از مبارزه علیه سرمایه و استثمار و مناسبات ستم‌گرانه در کارخانه یا اجتماع دم زد و شعار داد ولی در خانه و محیط خصوصی و یا در سازمان روابط و مناسباتی ارتجاعی برقرار کرد و از تقسیم کار مردسالارانه‌ی حاکم بین زن و مرد در جامعه‌ی سرمایه‌داری پیروی کرد. این دو با یک‌دیگر در تضادند. نمی‌توان در جامعه سوسیالیست و کمونیست بود و در روابط شخصی و محیط خانه و سازمان یک مستبد و فاشیست!

سخن از استقرار یک محیط ایده‌آل سوسیالیستی در درون جامعه‌ی سرمایه‌داری نیست. تشویق و یاری کارگران در مبارزه علیه استثمار سرمایه‌داری و مبارزه‌ی به‌حق ما در محیط کار و جامعه علیه ستم و استثمار مسلماً منجر به ایجاد جزایر سوسیالیستی در قلب جامعه‌ی سرمایه‌داری نخواهد شد. اما این نمی‌تواند رفتار انسان‌های آگاه سوسیالیست و به‌خصوص متشکل در سازمان‌های مدعی کمونیسم را توجیه کند. روابط و مناسبات در درون این سازمان‌ها و بین افرادشان، رفتار و برخوردهایی

^۷ وجود موارد استثنایی را نفی نمی‌کنیم که رفقای صرفاً بر اساس توانایی‌های فردی نقش برابری با رفقای مرد داشته‌اند. ولی روند قویاً غالب همان است که ذکر شد.

که این افراد از خود بروز می‌دهند، باید حتی‌الامکان بازتاب و آینه‌ی اعتقادات و نظرات مورد تبلیغ آن‌ها باشد. آنچه از جامعه‌ی سرمایه‌داری مورد مخالف ماست، باید عملاً، و نه فقط در نظر که بدون عمل متناسب پیشیزی ارزش ندارد، مورد نفی قرار گیرد.

برابری واقعی زن و مرد در روابط «خصوصی» و تشکیلاتی ما در این محدوده می‌گنجد و کدام سازمان سیاسی، بدون استثنا، می‌تواند مدعی باشد که رفقای زن در آن دارای نقش‌های درجه دوم و تبعی و رفقای مرد در آن در تسلط کامل نیستند؟ که همان تقسیم کار و ستم جنسی ملهم از روابط اجتماعی حاکم در میان آن‌ها برقرار نیست؟ که برابری زن و مرد و رفع ستم بر زنان در حد برنامه‌ی اعلام‌شده باقی نمانده و آگاهانه در درون آن به پیش برده می‌شود؟^۸

حتی اگر اطلاعات و شواهد دیگری در دست نبود، با آنچه گاه‌و‌گدار در این باب شنیده می‌شود و برخی اخباری که نقل‌شان در نشریات علنی به لحاظ عدم بلوغ جنبش ما بسیار ثقیل و اتهام‌برانگیز می‌نماید، پاسخ‌های واقعی به این سئوال‌ها روشن است. هنوز آش همان آش است و کاسه همان کاسه. نقطه‌ی حرکت برای مقابله با این وضع کدام است؟

یک ارزیابی گذرا از تاریخچه‌ی شرکت زنان ایران در مبارزات سیاسی و حرکت‌های اجتماعی از جنبش تنباکو به بعد، نشان می‌دهد که گرچه زنان ایرانی در بسیاری از این نهضت‌ها و مبارزات شرکت کرده‌اند، این شرکت‌شان عمدتاً با تأثیرپذیری کلی از مسایل عمومی مثل مبارزه برای تحریم تنباکو، مبارزه به‌خاطر مشروطه و غیره بوده است که البته در جای خود امری مثبت است. لیکن، جنبش زنان به‌معنای دقیق آن، یعنی جنبشی که به‌خاطر مسایل ویژه‌ی زنان به‌راه بیافتد، وجود نداشته است، حتی در مورد مسئله‌ی حق رای و برابری در مقابل قانون. البته روشن است که زمانی که سخن از جنبش زنان می‌گوییم، حرکتی بسیار وسیع‌تر از اقدام‌های گروه‌های مترقی زنان مثل «انجمن آزادی زنان»، «شرکت خواتین اصفهان»، «جمعیت پیک سعادت نسوان» و غیره را که در اوایل این قرن توسط معدودی زنان روشن‌فکر ایرانی تشکیل شدند، در نظر داریم. نمونه‌های شرکت وسیع زنان در مبارزات اجتماعی محدود به‌همان مقوله‌ی اول است.

علاوه‌براین، در بسیاری از همان مبارزات عمومی نیز، زنان غالباً نقش‌های تبعی و «پشت‌جبهه‌یی» ایفا می‌کرده‌اند.

البته شکی نیست که مواردی استثنایی هم در طول تاریخ ما وجود داشته، ولی در این جا بحث بر سر قاعده است. کتاب‌هایی مثل «زنان در جنبش مشروطه»، هم که در این باره نوشته شده‌اند

^۸ روشن است که در این رابطه، اقدام مجاهدین را فقط تعدادی از هواداران این سازمان جدی می‌گیرند. پس از چندین سال ناگهان معلوم می‌شود که زنان باید «رها» شوند. پس مریم عضدانلو به هم‌ردیفی مسعود رجوی منصوب شد و چون «مشروط به شوهرش» بود و در نتیجه نمی‌توانست وظایف رهبری را به‌طور کامل انجام دهد، از ابریشمچی طلاق گرفت و به همسری رجوی درآمد (به نقل از مجاهد، شماره‌ی ۲۵۵ در اندیشه‌ی رهایی، شماره‌ی ۵، نشریه‌ی سازمان وحدت کمونیستی در خارج از کشور). استنتاج منطقی این است که زنان و مردان برای فعالیت مشترک سیاسی باید بر هم «حلال» باشند! زن هم که مشروط به شوهرش است. واقعاً جدی‌گرفتن این ادعا که این اقدام مجاهدین به قصد رهایی زنان و نمایندگی دمکراتیک زنان بدنه‌ی سازمان در رهبری است، چیزی بیش از مضحک است. باز جای شکرش باقی است که این ازدواج تمام بیماری‌های روانی هواداران مجاهدین را معالجه و طریقه‌ی درمانی جدیدی به علم پزشکی ارایه کرد! (نگاه کنید به کلیشه‌ی «گزارش پزشکی» از مجاهد، شماره‌ی ۲۷۲ در جمهوری اسلامی، ۱۳۶۴/۱۱/۱۴).

تأخوری به برجسته کردن موارد استثنایی پرداخته‌اند ولی در عین حال شواهدی که در مورد قاعده‌ی شرکت زنان در جنبش‌ها و مبارزات سیاسی ارائه می‌کنند، گواه نظر ماست.

این بحث، ایضاً صرف‌نظر از استثناها، در مورد دهه‌های اخیر مبارزات سیاسی جامعه‌ی ما صادق است. در گذشته‌ی کمی دورتر، مثلاً پیش و پس از شهریور ۱۳۲۰، نه گروه پنجاه‌وسه نفر، زنی در میان خود داشت و نه حزب توده علی‌القاعده رهبران بارزی از میان زنان به خود دید. در دوران نزدیک‌تر هم، به‌رغم شرکت گسترش‌یافته‌ی زنان در مبارزات سیاسی، تعداد بسیار کم‌تری از آن‌ها به نسبت مردان، در نقش‌های کلیدی و رهبری قرار گرفته‌اند. کافی‌ست از هر رفیق مبارز چپ و غیر چپ سؤال شود تا تعدادی از رهبران جنبش‌ها و سازمان‌های سیاسی پیش‌و‌پس از انقلاب را نام ببرد. گذشته از این، در موارد استثنایی که زنانی به‌لحاظ توانایی‌ها و قابلیت‌های شخصی موفق به کسب برابری با مردان می‌شدند و در نقش‌های رهبری قرار می‌گرفتند، عموماً در مبارزه به‌خاطر حقوق زنان و علیه ستم بر آنان شرکت نمی‌کردند. این نوع رفتار که هم از موفقیت آن‌ها در کسب (یا به‌تر است بگوییم تحمیل) برابری با مردان ناشی می‌شد و هم حاصل تمکین آن‌ها به جو عمومی و غالب بود که پرداختن به مبارزات «عام» را می‌طلبید، یکی دیگر از عوامل تداوم ستم بر زنان بوده است. گو این‌که، این‌مورد مختص جنبش‌های مبارزاتی جامعه‌ی ما نبوده است و نمونه‌های آن در جنبش‌های دیگر (مثلاً روزا لوزامبورگ) وجود داشته‌اند.

خلاصه کنیم، شرکت زنان در جنبش‌ها و سازمان‌های مترقی اکثراً در اثر نسبت یا روابط آن‌ها با رفقای مرد فعال در این جریان‌ها، و نه مستقلاً، انجام می‌پذیرفته و در بسیاری موارد نسبت به ایشان متعین می‌شده است. در موارد بی‌شمار، فعالیت سیاسی برادر یا شوهر «مهم» تر به حساب می‌آمد و این رفیق زن بود که باید از شرکت در فلان فعالیت سیاسی، جلسه، تظاهرات... صرف‌نظر می‌کرد تا مثلاً از فرزند مشترک نگهداری کند یا به سایر کارهای خانه بپردازد.

علاوه بر این نمونه‌های دیگری از فرهنگ مردسالاری در عقب‌نگه‌داشتن زنان موثر بودند و هنوز هم هستند. تربیت خانواده‌گی و اجتماعی در جامعه‌ی ما از زن می‌خواهد که مثل «خانم»‌ها رفتار کند، «سنگین» باشد و ... انجام بسیاری از کارها و رفتار مجاز برای مردان را چه از لحاظ شخصی و چه اجتماعی برای زنان غیر مجاز می‌داند. بازتاب این فرهنگ اجتماعی در درون سازمان‌های سیاسی و مکانیسم حاکم بر این سازمان‌ها هم شکوفاشدن توده‌ی رفقای زن درگیر را نه تنها تسهیل نمی‌کند که غالباً مانع آن هم هست. رفقای زن در روابط تشکیلاتی به‌نسبت حتی کم‌تر از رفقای مرد اظهارنظر می‌کنند، و بیش‌تر اجراکننده‌ی نظریات هستند چون غالباً به نظریات آن‌ها نه به‌عنوان نظریات برابر از رفقای برابر که به دیده‌ی عجیب نگرسته می‌شود و در بسیاری موارد هم بی‌اهمیت تلقی می‌شود. زیرا علی‌رغم اعلام‌ها و ادعاهای علنی، برابری واقعی زنان ملکه‌ی ذهن رفقای مرد نشده است.

در چنین زمینه‌ی از لحاظ اقتصادی، تاریخی، اجتماعی، مبارزات سیاسی و روابط درون‌تشکیلاتی جنبش ما، و با توجه به «جنس دوم» بودن زنان است که بحث مبارزه و جنبش مستقل زنان مطرح می‌گردد.

صورت قضیه این است:

* اکثریت قاطع زنان تحت ستم دوگانه - استثمار اقتصادی و ستم جنسی - قرار دارند.

* فرهنگ اجتماعی، تمکین به خواست‌های مردان و نابرابری را بر آنها تحمیل می‌کند و آنها را وابسته به مردان می‌سازد. این وابستگی به‌ویژه اگر همراه با وابستگی اقتصادی باشد شدیدتر است.

* ستم مردسالاری و جنسی و توقع تمکین - بدون ابراز آن - توسط روابط و مکانیسم درونی سازمان‌های سیاسی تقویت می‌گردد و از پیدایش استقلال و اعتمادبه‌نفس در زنان جلوگیری می‌کند. رفقای زن به نسبت رفقای مرد سیاسی، کم‌تر اظهارنظر می‌کنند و بیش‌تر در حاشیه باقی می‌مانند.

غالب‌بودن تعداد مردان در ترکیب سازمان‌های سیاسی، عدم درک آنها از عمق ستم جنسی^۹ و وجود این ستم به‌نوعی دیگر در درون خود این تشکلهای، به‌این معناست که خواست‌های برابری زنان عموماً در حد برنامه و نوشته باقی می‌ماند و در بسیاری موارد هم شعار «برابری زن و مرد در سوسیالیسم کسب می‌شود» عملاً توجیه‌گر نابرابرنگه‌داشتن زنان و مخالفت با مبارزه‌ی مشخص به‌خاطر برابری و رفع ستم می‌گردد.

اما همان‌طور که تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی طی قرن‌ها نشان داده است هیچ ستمی بدون مبارزه‌ی مشخص و مستقیمی علیه آن ستم و بدون شرکت ستم‌بران از بین نمی‌رود. اگر برای نفی و نابودی استثمار سرمایه‌داری، تشکل توده‌یی و مستقل کارگران و شرکت گسترده و آگاهانه‌ی آنها در مبارزه ضروری‌ست، برای رفع ستم جنسی و مردسالاری نیز تشکل مستقل و توده‌یی زنان لازم است. مبارزه علیه این ستم و فرهنگ غالب و در واقع جنبه‌یی اساسی از روابط اجتماعی حاکم بر جامعه از مبارزه برای سوسیالیسم جدا نیست. نباید فراموش کرد که همان‌طور که استثمار سرمایه‌داری بدون مبارزه علیه آن از بین نمی‌رود، برای تغییر مناسبات اجتماعی غالب نیز مبارزه‌ی سخت و طولانی امری الزامی است و رفع ستم اقتصادی یا استثمار خودبه‌خود به تغییر مناسبات اجتماعی نمی‌انجامد به‌ویژه این‌که ستم جنسی پیش‌از استثمار طبقاتی سرمایه‌داری هم وجود داشته است و بنابراین قابل تقلیل به آن نیست، به‌همین خاطر از بین رفتن این استثمار خودبه‌خود تضمینی برای از بین بردن ستم جنسی نیست. اما برای استقرار سوسیالیسم، برچیده‌شدن استثمار سرمایه‌داری و ستم جنسی ضروری است. پس چنین مبارزه‌ای توسط یک جنبش مستقل زنان نه تنها در صفوف مبارزه برای سوسیالیسم تفرقه ایجاد نمی‌کند، که تقویت‌کننده و بخش ضروری آن است. دلایل ضرورت مستقل بودن جنبش زنان به‌نوعی در بالا عنوان شد. آنها را در این‌جا جمع‌بندی می‌کنیم:

۱. زنان در مناسبات سلطه تحت ستم مردان هستند و ستم‌برانی هستند که باید علیه این ستم متشکل شوند.

۲. تشکل‌های مختلط موجود، به‌علت ملهم‌بودن از فرهنگ اجتماعی غالب خواسته‌های زنان را جدی نمی‌گیرند. علاوه‌براین، به‌دلایل فرهنگی مزمن، زنان قادر به کسب اعتمادبه‌نفس لازم و مبارزه‌جویی

^۹ یک مقایسه شاید به‌تر به فهم موضوع کمک کند. عمق و شدت استثمار در سرمایه‌داری را هر رفیق غیرکارگری می‌تواند در عمل تجربه کند. ولی هیچ رفیق مردی هرگز نمی‌تواند عمق ستم بر زن را درک و لمس کند. تحقیر و ستمی که بر زن به‌خاطر جنسیت وارد می‌شود و او را به‌صورت یک موجود درجه دوم می‌نگرد به‌نوعی با ستم‌نژادی بر سیاهان قابل قیاس است که آن‌ها هم سفیدپوستان حس نمی‌کنند.

کافی در چنین تشکلهایی نیستند. البته در سازمان‌های سیاسی، کمیسیون‌های مستقل زنان می‌توانند با این مشکل مقابله کنند. وظیفه‌ی چنین کمیسیون‌هایی طبعاً کمک به پیدایش خصوصیات مذکور در فوق، بالابردن آگاهی رفقای مرد نسبت به رفتار ستم‌گرانه‌ی آن‌ها و مقابله با این‌گونه رفتار و کلاً حرکت در جهت کسب برابری واقعی در درون این سازمان‌ها خواهد بود.

۳. پس کلاً تشکل مستقل زنان (هم‌چنان‌که تشکل مستقل کارگران یا دیگر گروه‌های تحت ستم) طی مبارزه علیه ستم مشخص، آگاهی، اعتمادبه‌نفس و مبارزه‌جویی آن‌ها را شکوفا می‌کند.

۴. تشکل مستقل زنان و طرح خواست‌های مشخص آن‌ها - چه از لحاظ اجتماعی و چه از لحاظ تأثیر بر سازمان‌ها و مبارزان سیاسی - نقش مهمی در ارتقای آگاهی بر روابط سلطه و مبارزه علیه آن ایفا می‌کند.

تأخیر بیش‌از این در توجه به این جنبه‌ی مهم و محوری در مبارزه به‌خاطر مناسبات و روابط سوسیالیستی برای هیچ‌یک از ما جایز نیست. سرکوب و اختناق فاشیستی و ضدانسانی جمهوری اسلامی که هر روز بیش از روز پیش می‌کوشد زنان را به درون خانه‌ها براند و چندبرابر ستمی را که بر گروه‌های دیگر اجتماعی اعمال می‌کند بر آن‌ها روا می‌دارد، نه تنها در اهداف خود موفق نشده، بل روزبه‌روز گروه‌های بزرگ‌تری از زنان را به مبارزه‌جویی و مقاومت می‌کشاند. در کارخانه‌های مختلط، زنان به‌مراتب رادیکال‌تر و مبارزه‌جویانه‌تر با اقدامات و برنامه‌های رژیم مقابله می‌کنند. در خیابان‌ها و در صف‌های ارزاق نیز چنین است. این مبارزات در حال حاضر در اشکال فردی و بدون حمایت سایر گروه‌های اجتماعی انجام می‌گیرند و به‌همین خاطر پراکنده، ضعیف و قابل سرکوب هستند. اما شواهد گوناگون و متعدد حاکی از پیدایش درجه‌ی قابل توجهی از همبستگی میان زنان ایران در سطوح مختلف است که زمینه‌ی مناسبی را برای شکل‌گیری یک جنبش مستقل زنان در آینده فراهم خواهد کرد.

کوتاهی در یاری به ایجاد چنین جنبشی فقط حاکی از تمایل باطنی به تداوم و جاودانی‌کردن ستم بر نیمی از انسان‌هاست.